



تورج اتابکی

تورج اتابکی، استاد و پژوهشگر ارشد پژوهشکده‌ی بین‌المللی تاریخ اجتماعی در هلند است و مدیر بخش غرب آسیا و شمال آفریقا در این مؤسسه. تورج اتابکی دانش‌آموخته‌ی فیزیک نظری و تاریخ است در دانشگاه‌های لندن و اوترخت هلند و از سال ۱۹۸۵، به تدریس تاریخ پرداخته؛ نخست در دانشگاه اوترخت و سپس در دانشگاه‌های آمستردام و لیدن. حاصل سه دهه پژوهش‌های او در غرب آسیا و جنوب اتحاد جماهیر شوروی پیشین، تدوین مجموعه‌ای از کتاب‌ها و مقالاتی است درباره‌ی تاریخ اجتماعی این منطقه در دو قرن اخیر. پهنه‌ی پژوهش‌های تورج اتابکی، فلسفه تاریخ، تاریخ‌نگاری و تاریخ اجتماعی‌ست با تمرکز بر تاریخ اجتماعی کار، همچنین تجدد و فرودستان. از آخرین کتاب‌های او به زبان فارسی راهی دیگر است در همکاری تنگاتنگ با ناصر مهاجر.

باقر مؤمنی و تاریخ‌نگاری معاصر ایران

اگر وقایع‌نگاری و روایت‌پردازی را علم نمی‌دانیم، تاریخ‌نگاری علم است و چون دیگر علوم اجتماعی بر بستر رهیافت یا رهیافت‌های نظری و با تکیه بر روش‌های گونه‌گون پژوهشی متعین می‌شود. اگر کار تاریخ‌نگار نه بازسازی گذشته، که تولید دانش درباره‌ی گذشته است، تاریخ‌پرداز کمتر توجهی به رهیافت نظری و تاریخ پژوهشی روشمند دارد و بیشتر این مصلحت روز یا گاه تفنن است که او را به تقویم روایتی بیشتر تک‌سویه از گذشته وامی‌دارد. تاریخ‌پردازی با هدف مشروعیت و حقانیت بخشیدن به رفتار امروز شکل می‌گیرد، به آنچه امروز جاری است و یا قرار است جاری شود. تاریخ‌پردازی ایدئولوژیک با هدف رسیدن و تحقق خوانشی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تلاش بر این دارد تا روایتی از گذشته را به دست بدهد که پسند و خورند این خوانش باشد. پس گذشته دست‌کاری یا مهندسی می‌شود، آن هم با قبول گونه‌ای از فراموشی‌گزینشی، تا حافظه‌ی تاریخی دلخواه ساخته شود. نمونه‌هایی این تاریخ‌پردازی را هم در گذشته‌های دور داریم و هم در دوران معاصر. گویا ابوالفضل بیهقی، در ذکر بر دار کردن حسنک وزیر، هنگامی که دفتر رفتار خواجه بوسهل زوزنی را می‌نوشت، نگران بود که به مصلحت‌گرایی تاریخ‌پردازانه متهم نشود، آنجا که می‌گفت: «در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که از

آن به تعصبی و تزیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را»^۱. مصلحت‌گریزی، شناسه‌ی روشنفکری است. کاروان روشنفکری ایرانی از بیهقی تا امروز راهیان اندک نداشته، از هر تبار اندیشگی و تعلق سیاسی و آیینی. من باقر مؤمنی مؤرخ را از رهروان این کاروان می‌شناسم.

از نوجوانی‌ام با نام و آثار باقر مؤمنی آشنا بودم. در جمع راویان تاریخ ایران، باقر مؤمنی را پژوهشگر و مؤرخ‌ی کمونیست می‌شناختم که با تکیه و باور به درستی خوانش مارکسیستی از تاریخ، روایتی جانب‌دار از گذشته ایران به دست می‌داد. آن زمان برایم قید جانب‌دار در بررسی پژوهش‌های مؤمنی به این معنا بود که او با تعلق تباری به روشنفکران و روشنگران کمونیست ایران، خود را تخته‌بند مصلحت‌هایی می‌داند که در سپهر تاریخ‌نگاری، پژوهشگر را ملزم می‌کند تا با برجسته کردن بسترهایی از رخدادهای پیشین و یا به فراموشی سپردن پاره‌ای از این رخدادهای، زمینه را برای شکل دادن به گونه‌ای از حافظه‌ی تاریخی برای ما فراهم کند. حافظه‌ی تاریخی‌ای که خورند پیوست‌ها و گسست‌های حال و آینده باشد. به یک کلام دل سپردن به مصلحت‌گرایی آشنا.

ماه‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷ اما مرا با چهره‌ی دیگری از مؤمنی آشنا کرد. چهره‌ای که من پیش‌تر نوجوان، غافل از دیدنش بودم. از پی انقلاب، مؤمنی را پژوهشگر کمونیستی یافتم که پرداخت مارکسیستی‌اش از گذشته، تنگناهای مصلحت را بر نمی‌تافت. هنگامی که بسیاری از یاران دیروزش به حزب توده پیوستند یا بازپیوستند و مصلحت را در توجیه رفتار این حزب دیدند، مؤمنی با نقد گذشته و حال حزب توده، اصالت قلم را در استقلال اندیشه یافت و در پاسخ به این پرسش که «شایع است که شما به کمونیسم اروپایی گرایش دارید» چنین گفت:

«من چیزی به نام کمونیسم اروپایی نمی‌شناسم، اما اگر مقصود بعضی از احزاب کمونیست اروپایی باشد که می‌خواهند تحلیل‌های خودشان را داشته باشند و حزب بزرگ‌تر برای آن‌ها تکلیف تعیین نکند، نظر من این است که هر حزب کمونیستی باید تحلیل و سیاست مستقل خود را پی‌ریزی کند. این اعتقاد را من همیشه داشته‌ام و تازگی هم ندارد.»^۲

با چنین بازشناختی از مؤمنی بود که پژوهش‌هایش، به‌ویژه در تبعید و در همکاری با محفل‌ها و جریان‌های چپ نو و از جمله همکاری‌اش با نشریه‌هایی چون *آغازی نو*، *آرش* و *نقطه*، برایم نشانه‌ای شد از نحله‌ای از اندیشه‌ی چپ در ایران که او پیرواش بود و هست که نه تنها در نقد جباریت حاکم

۱ ابوالفضل بیهقی، *تاریخ بیهقی*، به تصحیح دکتر فیاض، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰، صص ۲۲۲-۲۲۱

۲ گفتگویی با باقر مؤمنی، *تهران مصور*، سال ۳۷، شماره‌ی ۲۸، ۱۲ مرداد ۱۳۵۸، صص ۲۲-۲۸

بی‌پرواست، بلکه نقد روشنگرانه‌اش، مصلحتی نیز در نپرداختن به کارنامه محکوم نمی‌شناسد. خرد نقاد در جامعیتش جان‌مایه‌ی روشنفکری مؤمنی است. خرد نقاد که شناسه‌ی گزیرناپذیر تجدد یا نوآوری است. سال‌ها پیش در دیداری از او شنیدم که پیروان هر نحله‌ای از اندیشه، از جمله کمونیسم، بیش و پیش از دیگران رسالت نقد کارنامه‌ی خود را دارند. این رسالت، به گفته‌ی او، رسالتی روشنفکرانه است که از مرزهای مصلحت‌سیاست بسیار فراتر می‌رود. گفت نمی‌توان مؤرخ بود و به مصلحت، تاریخ‌پردازی را در مقام تاریخ‌نگاری نشانند.

بررسی جدی کارنامه‌ی قلمی مؤمنی، از ایران در *آستانه‌ی انقلاب مشروطیت* که برگرفته از رساله‌ی پایان‌نامه دانشگاهی‌اش بود تا *روند پیدایش اللّٰه در قرآن* که به گمانم آخرین پژوهشش باشد را در این گفتار کوتاه پانزده دقیقه‌ای نمی‌توان انجام داد. با اشاره‌ای به یادداشت کوتاهش بر پیشانی ایران در *آستانه انقلاب مشروطیت* آغاز کنم و سپس نگاهی داشته باشم گذرا بر پیش‌گفتار تاریخ و سیاست که مجموعه‌ای است از مقالات او.

در یادداشت کوتاه بر ایران در *آستانه انقلاب مشروطیت* که تاریخ نشر ۱۳۵۰ خورشیدی را دارد، مؤمنی مدعی است که: «جنبش مشروطیت ایران، همیشه از راست بی‌بها شده است، و چون تحلیل علمی از آن به عمل نیامده، چپ نیز آن را سرسری گرفته است.»^۳ مؤمنی در این اثر، در بازبینی کوتاه خود، نگاه بر زمینه‌های اجتماعی جنبش مشروطیت دارد، او اما در کارهای بعدی‌اش به تدریج از این زمینه فاصله می‌گیرد و بیشتر بر تحول و تطور اندیشه متمرکز می‌شود. اندیشه روشنگری.

مؤمنی به بازنشر آثار و تحلیل آرا و عقاید پیشکسوتان تجدد و حرکت قانون‌خواهی در ایران می‌نشیند. از تمثیلات و مکتوبات و دیگر آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده و رساله‌ی موسوم به یک کلمه یوسف خان مستشارالدوله تبریزی گرفته تا سیاحتنامه‌ی ابراهیم بیگ زین‌العابدین مراغه‌ای و *مسالک المحسنین* و کتاب احمد عبدالرحیم طالبوف تبریزی و *صوراسرافیل* میرزا جهانگیر خان. کاروانی از نویسندگان عصر روشنگری ایران. عصری که با مهر نهضت مشروطه‌خواهی برپیشانی آغاز می‌شود و آهسته، اما پیوسته همچنان متعهد به انجام رسالت خویش است. مؤمنی در ادامه‌ی پژوهش‌های خود، به ویژه پژوهش‌های دوران تبعیدش، و به ویژه در پژوهش‌هایی که در سپهر اسلام‌شناسی انجام داده، آنگاه که به نقد دین و حاکمیت متکی به آن می‌نشیند، خود شولای روشنفکر عصر روشنگری ایران را به تن می‌کند. این شولا، هرچند از متن روشنگری عصر مشروطه رنگ گرفته، اما تندی رنگ دورانی را دارد که حکومتی فقیه سالار بر ایران حاکم است. این رهیافت بی‌تردید متأثر از زمانه است. اما تأثیرپذیری مؤمنی از زمانه از جنسی دیگر است، که می‌بینیم.

مؤمنی تأثیر زمان را خود باور دارد، وقتی می‌گوید: «تاریخ‌نویسی هم مانند هر رشته‌ی دیگر دانش بشری در حال تحول و تکامل است و یک مؤرخ امروزی در موقع معین اجتماعی، یک حادثه را متفاوت با یک مؤرخ در همان موقعیت اجتماعی در زمان‌های دیگر می‌بیند و تحلیل می‌کند.»^۴ امروزی دیدن گذشته اما سبب نمی‌شود که مؤمنی نگرانی‌اش را از «حال کردن گذشته» و «سیاست‌زدگی» در تاریخ‌نویسی ایران پنهان کند. این یکی از بُن‌مایه‌های اندیشگی مؤمنی است در تاریخ‌نگاری‌اش. اجازه بدهید در این گفتار کوتاه و در تحلیل تاریخ‌نگاری مؤمنی به این دو سازه بسنده کنم، آن هم به اشاره‌ی مؤمنی: «حال کردن گذشته» و «سیاست‌زدگی» و در هم‌آمیختگی این دو سازه.

به داوری مؤمنی «بیماری تازه‌ای در تاریخ‌نویسی معاصر ایران به وجود آمده است که [در پی] حال کردن گذشته است و یا ایجاد وحدت میان گذشته و حال است... به این معنی که بسیاری از صاحب‌نظران چنان سیاست و تاریخ را در هم می‌آمیزند که حوادث صد سال اخیر را به منزله‌ی حوادث امروزی نگاه و تحلیل داوری می‌کنند.»^۵ مؤمنی اما این بیماری را تنها ویژه‌ی یک گروه معین از صاحبان اندیشه و روشنفکران نمی‌داند، «فی‌المثل روشنفکران وابسته به بورژوازی و خرده بورژوازی، بلکه گاه در کار مارکسیست‌ها هم این اختلاط و امتزاج با تمام عواقب و آثارش دیده می‌شود.»^۶ اما ریشه یا ریشه‌های این بیماری کجاست؟ باقر مؤمنی، انگشت را به سوی سیاست‌زدگی می‌برد و به درستی مدعی است که تاریخ‌پردازان «تاریخ را با سیاست عوضی می‌گیرند و به جای تحلیل و داوری درباره‌ی یک حادثه یا پدیده تاریخی، در برابر آن موضع‌گیری سیاسی می‌کنند؛ به نحوی که در یک کلمه می‌توان گفت، تاریخ‌نویسان ایرانی [همان تاریخ‌پردازان] غالباً سیاست‌زده‌اند.»^۷

اما در سپهر کنشگری سیاسی و پیوندش با بازخوانی گذشته، گفتنی است که مؤمنی مؤرخ شاید بیش از همه‌ی مؤرخان هم‌سن و سال خود سیاسی باشد. مورخی کمونیست که کنشگری سیاسی را در کارنامه‌اش کم ندارد. اما او عمیقاً به تفاوت میان سیاسی بودن و سیاست‌زده بودن، پایبند است. در سپهر کنشگری سیاسی، او مدعی است «آن کس که به گذشته به صورت تاریخ نگاه نمی‌کند و تحلیل تاریخی منطقی از آن به دست نمی‌دهد و با آن برخورد سیاسی می‌کند، همان اشتباهات و خطاهای گذشته را به شکل بدتری تکرار می‌کند.»^۸ تاریخی کردن گذشته، برای مؤمنی البته به معنای سپردن گذشته به تاریخ نیست. می‌توان با گذشته فاصله گرفت و نگرشی تاریخی به آن داشت و تحلیلی علمی

۴ باقر مؤمنی، *تاریخ و سیاست*، ناشر مؤلف، کلن ۱۳۸۷، ص ۷

۵ همان جا، صص ۱۰-۱۱

۶ همان جا، ص ۱۱

۷ همان جا

۸ همان جا، ص ۱۸

از انجام و فرجامش به دست داد. یا آنکه غرقه در آن شد و با خوانشی پرداخته شده از دیروز، هویتی برای کُنش امروز به دست داد. اینجاست که مؤمنی زنه‌ار می‌دهد که «یک سلطنت‌طلب، یک مصدقی و یک توده‌ای اگر به تحلیل منطقی و غیر عاطفی تاریخی در مورد گذشته دست نزنند و از درس‌های آن پند نگیرند، در واقع فقط در جا زده‌اند و تاریخ از سر آنان خواهد گذشت و آن‌ها را در زیر گام‌های سنگین خود له خواهد کرد. کما اینکه نیروهایی که در جریان انقلاب ۵۷ از گذشته بجا مانده بودند و با همان کوله‌بارهای کهنه گذشته به میدان آمدند، نه تنها به انقلاب لطمات اساسی زدند، بلکه خود نیز در جریان حوادث با سرشکستگی از میدان رانده شدند.»^۹

جان کلام مؤمنی که برخاسته از نگرش او به تاریخ‌نگاری و سیاست است را نیز اینجا بیاورم و به این گفتار پایان دهم: «با تبدیل گذشته به حال و تاریخ به سیاست، در واقع ما به توجیه خطاهای گذشته خود و گذشتگان خود و تخطئه‌ی کارهای درست دیگران و دیگراندیشان می‌پردازیم و به این ترتیب گذشته و حال، هر دو را مسخ می‌کنیم. گذشته را نه باید به دست فراموشی سپرد و نه آن را تخطئه یا توجیه کرد. گذشته‌ی تاریخی را باید تحلیل کرد و برای ساختن آینده از آن درس آموخت.»^{۱۰}

در کتابی که امروز به همت دوست پُرکار و خوبم، ناصر مهاجر، در ستایش کارنامه‌ی باقر مؤمنی از چاپ در آمده، در سهم کوچکم تلاش کرده‌ام تا نمونه‌ای خُرد، اما با جزئیات، از شناسه‌ای از شناسه‌های اندیشگی و تاریخ‌نگاری مؤمنی به دست بدهم. تأییدی بر این ادعای او که نمی‌توان مؤرخ بود و سیاست‌زده شد و به مصلحت، تاریخ‌پردازی را در مقام تاریخ‌نگاری نشانند. مرور بیشتر بر کارهای مؤمنی برای زمان و مجالی دیگر.